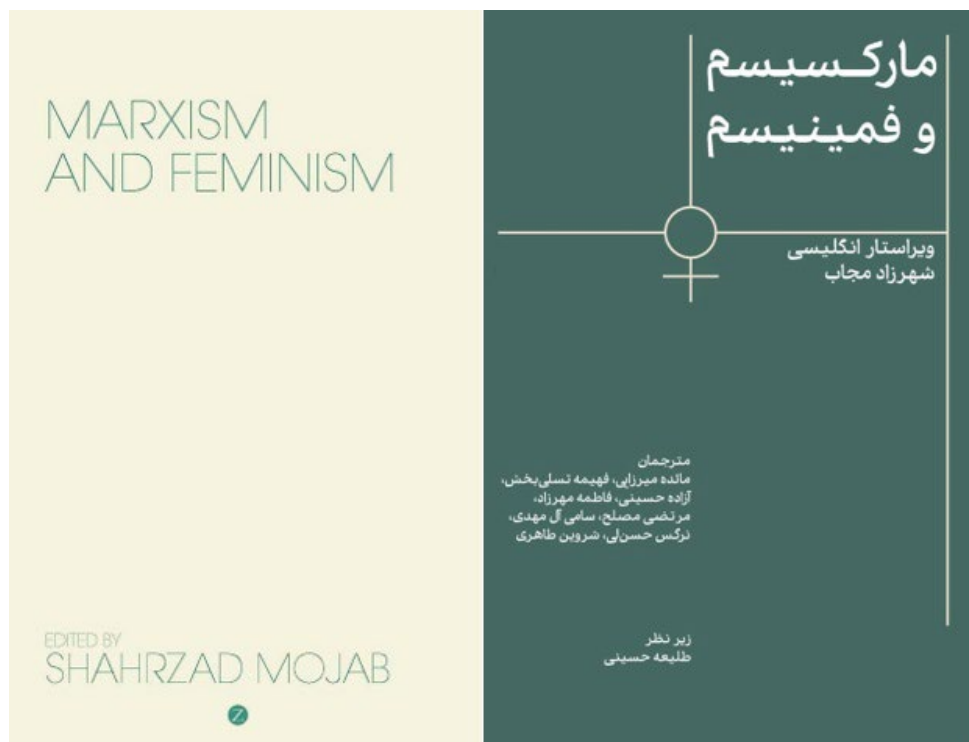


مداخلات مارکسیستی و فمینیستی^۱

درباره کتاب مارکسیسم و فمینیسم^۲

نویسنده: آن فرگوسن^۳

ترجمه: طلیمه حسینی



مجموعه جدیدی که شهرزاد مجاب، پژوهشگر و فعال ایرانی‌الاصل دانشگاه تورنتو، آن را گردآوری کرده است، افزوده‌ای مهم به مجموعه تحلیل‌های رادیکالی‌ست که ما، فمینیست‌های چپ‌گرا، می‌توانیم از آن برای آموزش خود در زمینه مباحث نظری، سیاسی و روش‌شناختی کهن و نوین جاری در دل جریان چپ بهره بگیریم. همچنین این کتاب نشانه‌ای است از اینکه چنین مباحثی از سوی نسل‌های جدید روشنفکران و فعالان فمینیست چپ‌گرا در سده بیست‌ویکم جانی دوباره یافته‌اند؛ یعنی کسانی که از مصالحه‌های دانشگاهی فمینیسم

^۱ منتشر شده در: *Against the Current*, No. 187, March/April 2017

^۲ *Marxism and Feminism*, Shahrzad Mojab, Zed Books, 2015

مارکسیسم و فمینیسم، ویراستار انگلیسی: شهرزاد مجاب، گروه مترجمان، انتشارات اسطوره پرومته، تهران، ۱۴۰۴

^۳ Ann Ferguson

نهاده‌پنه‌شده ناخشنودند و از نادیده گرفته شدن بینش‌های فمینیستی در نظریه و سیاستِ ملهم از مارکسیسم به تنگ آمده‌اند.

من در اولین کنگرهٔ بین‌المللی فمینیسم مارکسیستی در برلین، سال ۲۰۱۵، و نیز در دومین کنگره که پاییز سال گذشته [۲۰۱۶] در وین برگزار شد، حضور داشتم. در هر دو کنگره حدود ۵۰۰ نفر حضور داشتند و در کنگرهٔ نخست، انتشار این کتاب با شور و اشتیاق فراوان مورد استقبال عموم قرار گرفت. این دو کنگره بازتاب سال‌ها کار و مطالعهٔ جمعی فمینیست‌های عمدتاً آلمانی که با فریگا هاوگ^۱ از مؤسسهٔ رزا لوکزامبورگ^۲ همکاری می‌کردند و همچنین فمینیست‌های سایر کشورها، همچون مجاب و نویسندگان همکارش در این مجموعهٔ جدید بود.

بسیاری از نویسندگان این مجموعه دانشگاهیانی هستند که در کانادا کار می‌کنند و بیشترشان در حوزه‌های نظریهٔ انتقادی و مطالعات فرهنگی، با رویکردی فراملی، فعالیت دارند. این کتاب در کل، مباحث میان مارکسیست‌ها و فمینیست‌ها را که سنخ‌نمای جنبش‌های زنان اروپا و آمریکا در دههٔ ۱۹۷۰ است، پیش می‌برد تا حوزه‌های جدید و مهم را پوشش دهد، از جمله اینکه چطور می‌توان سرمایه‌داری، نژادپرستی و پدر/مردسالاری را از لحاظ نظری و سیاسی به هم پیوند داد، و چگونه می‌توان مناسبات میان تولید، بازتولید و تقسیم جنسیتی کار را درک کرد.

با این حال، هرچند این کتاب از حیث ارائهٔ مباحث مهم مارکسیسم برای فمینیست‌ها مفید است، از نظر کیفیت نسبتاً ناهمگون است.

نویسندگان این مجموعه از حیث نظری با تحلیل‌های مارکسیستی-فمینیستی فریگا هاوگ، پژوهشگر و فعال آلمانی، ارتباط دارند. او استاد اسبق اقتصاد و سیاست، سردبیر مشترک مجله‌ی *داس آرگومان*^۳ و یکی از بنیان‌گذاران دانشگاه مردمی برلین است و با حزب سوسیال‌دموکرات چپ دی لینکه^۴ همکاری می‌کند.

سال‌هاست که هاوگ سردبیر مشترک فرهنگ‌نامه‌ی *تاریخی-انتقادی مارکسیسم*^۵ است که همین امر دلیل ساختار فصلی این مجموعه براساس مفاهیم گوناگون مهم برای نظریه و عمل مارکسیستی است. دو فصل

^۱ Frigga Haug

^۲ Rosa Luxemburg Institute

^۳ *Das Argument*

^۴ *Die Linke*: به آن حزب چپ (آلمانی: Linkspartei) هم گفته می‌شود (سابقاً: حزب سوسیالیسم دموکراتیک) حزبی سوسیالیست و دست چپی در آلمان است. این حزب خلف قانونی حزب اتحاد سوسیالیستی آلمان (SED) است که تا ۱۹۹۰ حاکم آلمان شرقی بود. م.

^۵ *Historical Critical Dictionary of Marxism*

افتتاحیه او روابط جنسیتی و در نتیجه سلطه مردانه (پدر/مردسالاری) را بر مبنای روابط تاریخی به هم پیوسته تولید (تولید چیزها) و بازتولید (تولید زندگی) در جامعه تحلیل می کنند.

هاوگ دیدگاه خود را با نوشته های مارکس و مباحث درون فمینیسم درباره کار خانگی مقایسه و مقابله می کند. به گفته او، تولید چیزها در [شیوه] تولید کالایی سرمایه داری اقتصادی مبتنی بر مبادله، سود و رشد را پدید می آورد که کسانی را که کار بازتولیدی انجام می دهند، استثمار می کند، یعنی همان کسانی که اغلب نه بر اساس سود بلکه بر اساس اصول مراقبت و عشق عمل می کنند. چنین استثماری از نظر تاریخی متنوع است و در این میان، فناوری های بازتولیدی معاصر امکان هایی می آفرینند که جنسیت های ثابت و شیوه نخستین تولید/بازتولید خانگی را که سرمایه داری بر آن متکی بود، تضعیف می کنند.

تولید و بازتولید جنسیت یافته

تحلیل تاریخی هاوگ از تقسیم جنسیتی کار در تولید (بازتولید) زندگی چندین شاخه مهم تحلیلی را به نقد می کشد: تحلیل های فمینیستی رادیکالی که این تقسیم جنسیتی کار را مبنایی غیرتاریخی برای سلطه مردانه می دانند، دیدگاه های فمینیستی-سوسیالیستی ای که بر اساس آنها سکسوالیته، عشق و مراقبت از دیرباز در شیوه های گوناگون و نیمه خودآیین پدر/مردسالاری سازمان یافته اند (نظریات افرادی چون فرگوسن، هارتمن^۱، والبی^۲)، و همچنین پساساختارگرایان کوئیر نظیر باتلر^۳ که مسئله قدرت بازتولیدی را نادیده می گیرند تا بر اجراهای جنسیت به منزله جایگاه قدرت مردانه و دگرجنس گراهنجار^۴ تأکید ورزند. با این حال، هنگامی که نظریه او به کار بسته می شود، از حیث روش شناختی ظاهراً تمایز چندانی با فمینیست های سوسیالیستی که نام می برد، ندارد.

هلن کولی^۵، میشله مورفی^۶ و سارا کارپنتر^۷ بینش هاوگ را در فصول جداگانه گسترش می دهند، بینشی که طبق آن شیوه ها و روابط بازتولید در طول تاریخ تغییر می کنند و جایگاه کشمکش های قدرت هستند. کولی، استاد یادگیری مادام العمر^۸ در دانشگاه هادرسفیلد^۹ بریتانیا، مفهوم ازخودبیگانگی کارگران نزد مارکس را بسط

¹ Hartmann

² Walby

³ Butler

⁴ heteronormative

⁵ Helen Colley

⁶ Michelle Murphy

⁷ Sara Carpenter

⁸ Life Long Learning

⁹ Huddersfield

می‌دهد تا کار مزدی عاطفی از خودبیگانه‌شده زنان را نیز در بر گیرد که دستکاری عاطفی‌ای که در کار جنسیت‌یافته در برنامه‌های داوطلبانه، همچون خدمات کودک-بزرگسال که هدفش کاهش شمار گیرندگان خدمات رفاهی است، دیده می‌شود نیز جزئی از آن است.

کولی همچنین از تحلیل‌های تاریخی ماریا میس^۱ (۱۹۸۶) و سیلویا فدریچی^۲ (۲۰۰۴) حمایت می‌کند که بر اساس آن، [فرآیند] گذار از فئودالیسم به سرمایه‌داری از ساحره‌سوزی به‌منظور کنترل کار بازتولیدی زنان استفاده کرد تا تعداد کافی کودکان برای تأمین نیروی کار را تضمین کند. بر اساس همین تحلیل ساختاری-تاریخی، مورفی و کارپنتر (هر دو از اساتید رشته مطالعات زنان دانشگاه تورنتو) استدلال می‌کنند که کشمکش بر سر کنترل بازتولید زنان (و به‌ویژه محدود کردن توانایی‌های بازتولیدی زنان رنگین‌پوست در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته و در جهان نفواستعماری‌شان) شرط لازم برنامه‌های راست‌گرایانه موجود در قلب سرمایه‌داری پدر/مردسالارانه و لازمه مبارزات فمینیستی علیه آنهاست.

با این حال، این که نظام‌های سلطه مردانه بر زنان تا چه اندازه پویایی درونی خاص خود را دارند، کم‌تر آشکار می‌شود - نمونه‌ای از پرداختن به این موضوع ایده ماریا میس و واندانا شیوا^۳ (۱۹۹۳) است که به منطق نرینه‌ای اشاره می‌کنند که در پس کنترل زنان و طبیعت در اشکال غربی رشد و توسعه سرمایه‌داری قرار دارد، ایده‌ای که درست برعکس الگوی هماهنگ قبلی‌ست که برابری خواهانه‌تر و با محوریت زنان تصویر می‌شد.

میشله مورفی به منظور مقابله، پیشنهاد گسترش ایده بازتولید و روابط آن را می‌دهد، به نحوی که انباشت سرمایه زیستی^۴ را نیز دربر گیرد. انباشت سرمایه زیستی فقط از طریق کنترل جمعیت و تولیدمثل مصنوعی صورت نمی‌گیرد، بلکه همچنین به واسطه اشکال متنوع بی‌عدالتی بازتولیدی انجام می‌شود که توانایی‌های حفظ زندگی، خانواده و جامعه را با نظامی‌سازی، کشاورزی صنعتی‌شده، نابرابری اقتصادی نژادی‌سازی‌شده، قوانین مهاجرتی، آلودگی و تغییرات اقلیمی تضعیف می‌کنند^۵.

منظر مورفی این پرسش را مطرح می‌کند که آیا می‌توانیم از منظری تاریخی و مارکسیستی-فمینیستی درباره حوزه‌ای از کار مراقبتی بازتولیدی با منطق خاص خودش، که هنوز از نفوذ سرمایه‌داری مصون باقی مانده باشد،

¹ Maria Mies

² Sylvia Federici

³ Vandana Shiva

⁴ bio-capital

نظریه پردازی کنیم. بدین ترتیب، تحلیل او با تحلیل‌های امیدوارانه‌تر هاوگ، میس و شیوا از جبهه‌ای از عشق-مراقبت همراه با ارزش‌های خاص خودش در تعارض قرار می‌گیرد.

شهرزاد مجاب، سردبیر کتاب و استاد مؤسسه مطالعات آموزشی^۱ انتاریو در دانشگاه تورنتو، مروری آموزنده بر دیدگاه مارکسیستی-فمینیستی نویسندگان ارائه می‌دهد و تحلیل خود را منبعث از دو جنبش تاریخی جهانی می‌داند، یعنی مارکسیسم غربی و فمینیسم که در قرن نوزدهم آغاز شدند. مجاب استدلال می‌کند که اگرچه این دو جنبش در نقاط مختلف این تاریخ با یکدیگر همپوشانی داشته‌اند، امروزه به واگرایی رسیده‌اند، زیرا بخش زیادی از فمینیسم و نظریه فمینیستی به مصادره درآمده است.

سایر نویسندگان این مجموعه نیز به مسئله مصادره شدن فمینیسم پرداخته‌اند. دلیا آگیولار^۲، استاد بازنشسته دانشگاه کانکتیکات^۳ که خود از فعالان جنبش‌های زنان در آمریکا و فیلیپین بوده است، استدلال می‌کند که تأکید کنونی فمینیسم دانشگاهی بر تقاطع‌باوری^۴ -به‌منزله نوعی چندگانگی هویت‌های اجتماعی که افراد در آن جای گرفته‌اند- راه را برای پست‌مدرن‌ها هموار می‌کند تا طبقه، به‌ویژه وجه نظام‌مندش در درون نظام سرمایه‌داری در فرآیند انباشت و گسترش سرمایه، را به‌حاشیه برانند.

این نادیده انگاشتن طبقه سبب شده است که عمده مباحث پیرامون نحوه درهم‌تنیدگی جنسیت، نژاد، طبقه و سکسوالیته از نقش کلیدی سرمایه‌داری، امپریالیسم و انباشت اولیه در جهان اجتماعی چشم‌پوشی کنند. از این رو، چنان‌که آگیولار استدلال می‌کند، فرمول‌بندی‌های مجدد از مفهوم تقاطع‌باوری از سوی فمینیست‌های دانشگاهی «صرفاً نشان‌دهنده شرکتی شدن دانشگاه و تبعیت فزاینده آن از رژیم جهانی نولیبرال است»^۵.

تعاملات مارکسیستی و فمینیستی

آنچه این کتاب به‌خوبی از پس آن برآمده، هرچند در برخی فصل‌ها بهتر از برخی دیگر، ارائه مضامین و مباحث متنوع حاضر در نظریه مارکسیستی، آنگاه که در تعامل با نظریه فمینیستی برمی‌آیند، است. هر فصل حول کلیدواژه‌های مهمی سازمان یافته است که متناسب با فهمی از اقتصادسیاسی‌های سرمایه‌داری و پدر/مردسالاری و فرآیندهای تولید و بازتولید مناسبات قدرت طبقه اقتصادی و نابرابری‌ها است.

¹ Studies in Education

² Delia Aguilar

³ University of Connecticut

⁴ intersectionality

این کلیدواژه‌ها عبارتند از: دموکراسی، مالی‌سازی، ایدئولوژی، امپریالیسم و انباشت اولیه، تقاطع‌باوری، نیروی کار، ملت‌ها و ناسیونالیسم، پدر/مردسالاری پدر/مردسالاری‌ها، بازتولید، انقلاب و نظریه دیدگاه.

تأکید مارکسیستی-فمینیستی بر انباشت اولیه به‌عنوان وجهی مستمر از جهانی‌سازی سرمایه‌دارانه و بر خشونت جنسیت‌یافته‌ای که در رشد قاچاق جنسی محلی و جهانی، جنگ‌های امپریالیستی و حبس‌های دسته‌جمعی شرکت دارد، از نکات کلیدی موجود در فصل فوق‌العاده مالی‌سازی، نوشته جیمی مگنوسون^۱، است. مگنوسون که همکار مجاب در مؤسسه مطالعات آموزشی انتاریو است، به تفصیل ماهیت جنسیت‌یافته-نژادی-امپریالیستی نظام کنونی سرمایه مالی جهانی را تشریح می‌کند.

جودیت وایتهد^۲، استاد دانشگاه لثبریج^۳ کانادا، نویسنده فصل مفیدی درباره امپریالیسم و انباشت اولیه است که بر همین محور تمرکز دارد و اختلاف‌نظری روشن‌گرانه با تحلیل دیوید هاروی^۴ از انباشت اولیه ارائه می‌دهد؛ چراکه هاروی حملات به دستمزد اجتماعی در سرمایه‌داری مالی را مشابه تصرف زمین‌ها در کشورهای پیرامونی در جنوب جهانی می‌داند و هردو را نمونه‌هایی از انباشت اولیه سرمایه‌دارانه می‌نامد. وایتهد استدلال می‌کند که این رویکرد، امپریالیسم جهان اول را که در تصرف زمین در جنوب جهانی دخیل است ولی در حملات به دستمزد اجتماعی چنین نقشی ندارد، پنهان می‌کند.

این فصل‌ها خلاصه‌های ارزشمندی از مباحث مهمی هستند که نام‌هایی چون دیوید هاروی، ا. پاتنیک^۵، سیلویا فدریچی و دیگران را در بر می‌گیرند و نشان می‌دهند که چگونه رویه‌های قهرآمیز انباشت اولیه و خصوصی‌سازی مشترکات^۶ نقشی کلیدی در سازوکار نظام جهانی معاصر ایفا می‌کنند. این بحث‌ها بستری فراهم می‌آورند برای درک این‌که چرا استقلال غذایی، دفاع از مشترکات و محیط‌زیست و توسعه اقتصادهای مقاومتی لازمه بسیاری از جنبش‌های اجتماعی جایگزین، چه در شمال جهانی و چه در جنوب جهانی، هستند.

فصل‌های دیگر کتاب شامل این موارد هستند: تحلیل ایدئولوژی بر پایه نظریه‌ای از آگاهی که ریشه در رویه‌های تجسم‌یافته در اجتماع دارد (بنرجی^۷)؛ تفاوت‌های میان دموکراسی بورژوازی/لیبرال و دموکراسی سوسیالیستی/کمونیستی (کارپنتر)؛ اینکه فمینیسم و ناسیونالیسم چطور به یکدیگر پیوند خورده‌اند (امیر

¹ Jamie Magnusson

² Judith Whitehead

³ Lethbridge

⁴ David Harvey

⁵ U. Patnaik

⁶ the commons

⁷ Bannerji

حسن‌پور)؛ اینکه چطور مفهوم غیرتاریخی پدر/مردسالاری را از طریق نظریه‌پردازی دربارهٔ پدر/مردسالاری‌های انضمامی واکاوی کنیم (کومکوم سنگاری^۱)؛ نظریهٔ فمینیستی و معرفت‌شناختی دیدگاه و ارتباط آن با تحلیل مارکسیستی-فمینیستی (سینتیا کوبرن^۲)؛ و نقدی بر بخش اعظم فمینیسم دانشگاهی لیبرال و پست‌مدرن به نفع فمینیسمی «سرخ» که بیشتر مبتنی بر طبقه باشد (ترزا ایبرت^۳).

همهٔ این فصول جنبه‌های جالبی دارند، هرچند ناهماهنگ هم هستند، اما من لزومی برای توضیح بیشتر نمی‌بینم.

ناپدید شدن طبقه و نژاد

یک ناهنجاری در نحوهٔ سازماندهی کتاب این است که این فصل‌ها، که هریک را نویسنده‌ای متفاوت نوشته است، در بخش دوم کتاب قرار گرفته‌اند، اما در این بخش که بنا بود کلیدواژه‌های مارکسیستی-فمینیستی را برشمارد و آنها را شرح دهد، فصلی تحت عنوان «طبقه» و «نژاد» دیده نمی‌شود!

بخش نخست کتاب شامل فصلی از هیمانی بنرجی با عنوان «پی‌ریزی بنایی براساس نظریهٔ مارکس: تأملاتی درباب "نژاد"، جنسیت و طبقه» است. اما بنرجی، استاد جامعه‌شناسی دانشگاه یورک تورنتو، فصلی به دست می‌دهد که به‌نحوی ناامیدکننده انتزاعی است و در آن هیچ مثال مشخصی برای روشن کردن ادعایش ارائه نمی‌دهد.

نژاد، قومیت و طبقه شایستهٔ تحلیلی انضمامی‌تر از آنچه در اینجا ارائه شده است، هستند، به‌ویژه برای چپ‌گرایان آمریکایی که به تحلیل تاریخ برده‌داری و امپریالیسم سفیدپوستان برتری‌طلب در بنیان‌گذاری این ملت و همچنین در درک آشفته‌اش از مقولهٔ طبقه می‌پردازند.

چرا گفتمان جریان‌اصلی اجازه یافته از حذف «طبقهٔ سرمایه‌دار» و «طبقهٔ کارگر» قسر در برود و به‌جای آن از «ثروتمندان»، «طبقهٔ متوسط» و «فقیران» سخن بگوید؟ این امر چطور با رویه‌های مادی نژادپرستی و تبعیض

¹ Kumkum Sangari

² Cynthia Cockburn

³ Teresa Ebert

جنسی‌ای پیوند یافته که به انزجار از مادران سیاه‌پوست مجرد و فقیری که ملکه‌های رفاه^۱ خوانده می‌شوند انجامیده، از حبس‌های دسته‌جمعی نژادی‌سازی‌شده حمایت کرده، و تفکیک نژادی را تحمیل نموده است؟

چرا در ایالات متحده این فرض (غلط) وجود دارد که فقرا عمدتاً مردم رنگین‌پوست (شامل مهاجران لاتین‌تبار و آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار) هستند و سپس به سبب فرهنگ نادرستشان (مثلاً «فرهنگ فقر» که برخی جامعه‌شناسان جریان اصلی مطرح می‌کنند) در موقعیتی قرار می‌گیرند که سرزنش شوند؟

ممکن است در دفاع از پروژه کتاب استدلال شود که ابزارهای نظری در فصل‌های مختلف تعبیه شده‌اند تا امکان پرداختن به نژاد، جنسیت و طبقه را به شیوه‌هایی فراتر از جمع کردن ریاضیاتی آنها به دست دهند. برای نمونه، بنرجی دیدگاهی هگلی-مارکسیستی ارائه می‌دهد که طبق آن، جنسیت و نژاد اجزای میانجی در شیوه به‌خصوص تولید سرمایه‌داری در اکثر صورت‌بندی‌های اجتماعی سرمایه‌داری پسااستعماری سفیدپوستان برتری طلب هستند و بنابراین نمی‌توان آنها را با رویکرد مکانیکی تقاطع‌باوری از یکدیگر جدا نمود.

او استدلال می‌کند که با استفاده از مفهوم مارکسی «آگاهی عملی» که بر شکل‌های «انضمامی» هستی متمرکز است، «نژاد چیزی نیست جز صورتی از تفاوت که از طریق آن نوع کارهای فرهنگی و عملی که به نژادی‌سازی مرتبطند، شیوه‌ای برای تولید خلق می‌کند.^۲»

واکاوی این ژارگون مارکسیستی برای فهم انضمامی موضوع بحث دشوار است. نژاد قسمی «شیوه تولید» خوانده می‌شود، همانطور که سرمایه‌داری. پس این دو نظام چطور با یکدیگر مرتبط می‌شوند؟ آیا شیوه تولید یکسانی هستند یا دو شیوه تولید با اثرات متقابل؟ آیا روابط جنسیتی نیز شیوه تولید خاص خود هستند؟

بنرجی برای استدلال خود به مارکس در کتاب گروندریسه^۳ ارجاع می‌دهد و می‌نویسد: «طبقه نمی‌تواند بی‌جنسیت یا بدون فرهنگ باشد، و همین‌طور فرهنگ بی‌جنسیت و بدون طبقه نیز وجود ندارد.^۴» اما معنای انضمامی این جمله چیست؟ آیا چنان‌که برخی فمینیست‌های مارکسیست (سوسیالیست) مانند هایدی هارتمن

^۱ Welfare queens: ملکه‌های رفاه اصطلاحی تحقیرآمیز و نژادپرستانه است که در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ در ایالات متحده رایج شد. این اصطلاح برای انگزنی به زنان فقیر، به‌ویژه زنان سیاه‌پوست مجردی که از کمک‌های دولتی (رفاه) استفاده می‌کردند، به‌کار می‌رفت. م.

^۲ صفحه ۱۱۲ متن انگلیسی، معادل صفحه ۱۴۸ متن فارسی. م.

^۳ Grundrisse

^۴ صفحه ۱۱۳ متن انگلیسی معادل صفحه ۱۵۰ متن فارسی. م.

(۱۹۸۱) استدلال کرده‌اند به این معناست که سرمایه‌داری‌های اروپا و آمریکا از دیرباز همانطور که شامل استثمار نیروی کار کارگران توسط سرمایه‌داران بوده‌اند، استثمار نیروی کار زنان توسط مردان را نیز در بر داشته‌اند؟

آیا تقسیم نژادی کار که تا حدی توسط اتحادیه‌های کارگری طبقه کارگر سفید و با طرد افراد رنگین‌پوست تداوم یافته، سبب ایجاد نیروی کار تقسیم‌یافته‌ای شده است که بر مبنای آن بتوان گفت کارگران ماهر سفید، نیروی کار کارگران غیرسازمان‌یافته ماهر و غیرماهر رنگین‌پوست را استثمار کرده‌اند؟ اگر چنین باشد پس زنان سفید متعلق به طبقات نیروی کار ماهر و حرفه‌ای نیز استثمارگران طبقاتی‌ای هستند که زنان (و مردان) طبقه کارگر سفید و رنگین‌پوست را استثمار می‌کنند!

یا باید به جای آن بگوییم که اشکال ناهمگون کار، که تا حدی از سوی نوعی اشرافیت کارگری مردانه سفید تداوم یافته، به سرمایه‌داران، از تمام نژادها و جنسیت‌ها، امکان داده است که تمام بخش‌های طبقه کارگر را استثمار کنند؟

استراتژی‌های سازمان‌دهنده

موضوع فوق بحثی صرفاً نظری نیست، چراکه ممکن است پیامدهای عملی نحوه تفسیر ما از این روابط به اصطلاح میانجی میان نخبگان سرمایه و نژاد/قومیت و جنسیت متفاوت از آب درآید.

اگر تفسیر مارکسیستی کلاسیک دوم را بپذیریم، ممکن است از نوعی استراتژی سازمان‌دهنده «متحد شوید و بجنگید» ممزوج با نژاد و جنسیت از رهگذر نوعی حزب پیشرو مارکسیستی دفاع کنیم، در حالی که از موضع نخست سوسیالیستی-فمینیستی مبتنی بر دو یا چند نظام (که من از آن دفاع می‌کنم)، باید درباره نیاز به جنبش‌های اجتماعی متعدد نظریه‌پردازی کنیم که نژادپرستی و تبعیض جنسی نهادی را درست مثل استثمار طبقاتی به چالش بکشند.

این جنبش‌ها مستلزم [ظهور] رهبری خودآیین میان عناصر سرکوب‌شده مربوطه هستند (چنان که در جنبش‌هایی مانند **جان سیاهان مهم است**^۱ و جنبش‌های عدالت باروری شاهد آنیم) که این امر نیازمند ایجاد ائتلاف‌های پیچیده حول مسائل مربوط به دغدغه مشترک است. چنین ائتلاف‌هایی می‌بایست راه‌هایی برای استفاده از همبستگی‌های عاطفی موجود که جامعه آنها را خلق کرده است (جنسیت، نژاد، قومیت، طبقه، سکسوالیته)، بیابند تا ستم‌های مبتنی بر این موضع‌یابی‌های اجتماعی را به چالش بکشند، در عین آن که

¹ Black Lives Matter

همزمان با همبستگی‌های هژمونیک کلنجر می‌روند که برتری‌طلبی سفید، سلطه مردانه، هنجارمندی دگرجنس‌خواهی و استثمار و امتیاز طبقاتی را تداوم می‌بخشند.

در پرداختن به مفهوم انقلاب، پرسش از نحوه سازمان‌دهی طبقه کارگر برای مطالبه نوعی انقلاب سوسیالیستی حائز اهمیت است، و این امر مستلزم یافتن پاسخی برای این پرسش نظری (و جامعه‌شناختی/اقتصادی) است که: «طبقه کارگر/پرولتاریا کیست؟».

درواقع، پس از انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا که ترامپ با حمایت قابل‌توجه طبقه کارگر پیروز آن شد، اگر قرار است روزی استراتژی انقلابی برای ایالات متحده یا دیگر کشورهای سرمایه‌داری شمال جهانی داشته باشیم، نیاز داریم مفهوم «نودونه درصدی‌ها» را که تضاد منافع اقتصادی میان طبقه کارگران حرفه‌ای (عمدتاً لیبرال) و طبقه کارگر (عمدتاً محافظه‌کار) را مبهم می‌سازد، حل‌جی کنیم.

اما این موضوعی است که مریم جزایری، نویسنده فصل «انقلاب»، هرگز به آن نمی‌پردازد. جزایری که خود را «پژوهشگر و فعال در جنبش کمونیستی ایران از دهه ۱۹۷۰ تاکنون» معرفی می‌کند، تحلیلی از فرآیند انقلاب ارائه می‌دهد که این پرسش طبقاتی را درست مثل پرسش از ماهیت «رهبری پرولتریایی» انقلاب، نقش زنان و این که تضعیف ساختارهای پدر/مردسالارانه تا چه اندازه به فرآیند انقلاب مرتبط است، بلا تکلیف می‌گذارد.

برای داشتن انقلابی موفق می‌بایست نظریه‌ای پذیرفتنی در باب نحوه حل «مسئله گذار» وجود داشته باشد؛ یعنی پس از آنکه دولتی انقلابی در بدو امر با زور مستقر شد، چطور می‌توان قسمی فرآیند تصمیم‌گیری دموکراتیک را برقرار کرد. و این همان چیزی است که جزایری پاسخی برایش به دست نمی‌دهد.

جزایری خود را انقلابی مارکسیست برخاسته از خاورمیانه معرفی می‌کند که مدعی است نسبت به فمینیست‌های مارکسیست غربی مانند ماریا میس و سیلویا فدریچی، تحلیلی «برنده‌تر و دقیق‌تر» از انقلاب به مثابه یک مفهوم دارد. او دیدگاه آن‌ها (و همچنین دیدگاه هارت^۱ و نگری^۲ و دیگر مارکسیست‌های اتونومیست) را نقد می‌کند، دیدگاهی که بر اساس آن، جنبش‌های اجتماعی رادیکال می‌توانند مناسبات غیرسرمایه‌دارانه خلق کنند که کمونیسم را در دل «مشترکات» پیش‌نمایی کنند، مشترکاتی که به‌رغم وجود سرمایه‌داری، هنوز در مناسباتی مانند تولید معیشتی (مثلاً زاپاتیست‌ها) و شبکه‌های اقتصاد همبستگی (تعاونی‌های کارگری، شبکه‌های تجارت منصفانه و غیره) به حیات خود ادامه می‌دهند.

¹ Hardt

² Negri

استدلال‌های جزایری آمیخته به ژارگون مغالطه‌آمیز آن قسم از مارکسیست‌های هگلی‌ست که مفاهیم را مصادره به مطلوب می‌کنند. برای نمونه، او آن شباهت‌هایی را که فدریچی در مورد چگونگی رشد مناسبات سرمایه‌داری در درون فئودالیسم برمی‌شمارد، «مکانیکی» می‌نامد و نقد می‌کند. ظاهراً در مقابل، منظر او عبارت است از درکی «ارگانیک» از این که چطور پدر/مردسالاری و سرمایه‌داری (ضمن اشاره‌ای اندک به نژادپرستی) از دیرباز با هم رابطه‌ی درونی دارند. اما چطور می‌توان آزمود که کدام توضیح مکانیکی و کدام ارگانیک است؟

نکته‌ی اصلی او علیه مارکسیست‌های اتونومیست این است که آن‌ها از وظیفه‌ی انقلابی سرنگون کردن دولت سرمایه‌داری شانه خالی می‌کنند و در این راه به ورطه‌ی همان سوسیالیسم آرمان‌شهری، که مارکس نقدش کرده بود، می‌افتند. من معتقدم این بحث بحثی‌ست بیشتر راهبردی درباره‌ی شیوه‌ها و بازه‌های زمانی در فرآیندی انقلابی.

فدریچی اشاره می‌کند که اکنون تلاش برای انقلاب «تمام‌عیار» جزایری، حتی اگر به سرنگونی انقلابی و موفقیت‌آمیز دولت بورژوازی بینجامد، «دولت‌گرا»^۱ خواهد بود: بی‌آنکه ابتدا کار بیشتری روی خلق نوعی فرهنگ اشتراک‌گذاری دموکراتیک جایگزین صورت گیرد که مبتنی بر مشترکات کهن و تازه خلق شده (مانند دانش اشتراکی) باشد، شاید دولت انقلابی دوباره به دولتی بورژوازی یا حتی شکلی بدتر از دولت تمامیت‌خواه بازگردد.

مسائل انقلابی

جزایری تصدیق می‌کند این مسئله وجود دارد که چطور می‌توان مصادره‌ی انقلابی مالکیت خصوصی را از احیای نوعی سرمایه‌داری دولتی حفظ کرد. جزایری پس از نقدی طولانی بر دورنمای ماریا میبیس از ساختارهای اشتراکی ضدسرمایه‌داری‌ای که مبتنی بر تولید معیشتی باشند، خود را مائوئیست معرفی می‌کند (با ذکر نقل‌قول‌هایی از مائو و باب آواکیان^۲ که مصادره به مطلوب شده‌اند) و از این رو از ایده‌ی نوعی دولت انقلابی مقتدر و مبتنی بر «دیکتاتوری پرولتاریا» حمایت می‌کند.

جزایری شکست جوامع به اصطلاح «کمونیستی» موجود پیشین (که برخی آن‌ها را از حیث نظری جمع‌گرایی بوروکراتیک یا سرمایه‌داری دولتی نامیده‌اند)، مانند اتحاد جماهیر شوروی و چین، در راه بدل شدن به سوسیالیسم دموکراتیک تحت کنترل کارگران را به پیچیدگی مبارزه طبقاتی در این فرآیند نسبت می‌دهد، پیچیدگی‌ای که به احیای شوم سرمایه‌داری دولتی انجامید.

¹ statist

² Bob Avakian

او روشنفکران چپ (از جمله پست‌مدرنیست) را که چنین دولت‌های سوسیالیستی شکست‌خورده‌ای را نقد می‌کنند، مردود می‌داند: به‌زعم او، این روشنفکران مرتکب انکار «حقایق بنیادین مبارزه طبقاتی» می‌شوند. اما خودش هیچ سرنخی به دست نمی‌دهد که چطور می‌توان تضمین کرد که چنین مبارزه‌ای دموکراتیک باقی بماند و به انتصاب نخبگان سیاسی اقتدارگرا نینجامد.

از منظری فمینیستی، یکی دیگر از جنبه‌های آزاردهنده تحلیل جزایری از انقلاب شیوه‌ای است که او به‌طور صوری به اهمیت در نظر گرفتن زنان به‌عنوان نوعی طبقه انقلابی بالقوه در چنین مبارزه‌ای اشاره می‌کند، اما هیچ نمونه‌ای از نحوه تشکیل چنین طبقه‌ای ارائه نمی‌دهد. افزون بر این، او به نقش احتمالی پدر/مردسالاری نهادی در شکست اتحاد جماهیر شوروی، چین و کشورهای اروپای شرقی در ایجاد رهبری انقلابی زنان یا فراتر رفتن از برخی اصلاحات اولیه برای ترویج رهایی زنان نمی‌پردازد.

او به هیچ‌یک از نقدهای مارکسیستی-فمینیستی بر انقلاب‌های سوسیالیستی «واقعاً موجود» نمی‌پردازد، مانند نقدهای هیلدا اسکات^۱ (۱۹۷۴)، جودیت استیسی^۲ (۱۹۸۳) و مکسین مولینیو^۳ (۲۰۰۱). این دست نقدها خاطرنشان می‌کنند که چطور در این کشورها رهایی و رهبری زنان از سوی رهبری مسلط مردانه و همچنین از سوی سیاست‌های بازتولیدی دولتی، که زنان را از کنترل بر تولیدمثل خودشان باز می‌داشت و توجه اندکی به پیامدهای «شیفت دوم» کار مراقبتی کارگران زن می‌کرد، از مسیر اصلی منحرف شد.

اگر پدر/مردسالاری به‌نحوی ارگانیک و درونی با سرمایه‌داری مرتبط است، معلوم است که به چالش کشیدن این دست سیاست‌های بازتولیدی [سرمایه‌محور] نیز به تضعیف انقلابی آن پدر/مردسالاری مربوط می‌شود! به‌هرحال، از آنجا که همه دولت‌های موجود سوسیالیستی-کمونیستی سرانجام به دیکتاتوری‌هایی تبدیل شدند که سازمان‌دهی مستقل را بر نمی‌تابیدند، هیچ امکانی وجود نداشت که سازمان‌های مستقل زنان، که می‌توانستند چالش‌های مستمری را در برابر جنبه‌های پدر/مردسالارانه این جوامع مطرح کنند، بتوانند امکان حیات بیابند. (این نکته را مدیون نانسی هولمستروم^۴ هستم.)

به نظر من، هاوگ، فدریچی و مییس نقطه شروع بهتری برای سازمان دادن به همبستگی عاطفی موردنیاز برای ظهور طبقه کارگری متحد در اختیار ما می‌گذارند، زیرا در بینش آنها پتانسیلی رادیکال در منطق مراقبت وجود

¹ Hilda Scott

² Judith Stacey

³ Maxine Molyneux

⁴ Nancy Holmstrom

دارد (که من آن را «مشترکات عاطفی انقلابی» می‌دانم) که سازمان‌دهندگان اجتماع زنان می‌توانند از آن برای مبارزهٔ انقلابی بهره ببرند و در عمل نیز چنین می‌کنند.

فقط کافی است به نمونهٔ اعتصابات اخیر معلمان شیکاگو و پرستاران کالیفرنیا، که زنان آنها را رهبری می‌کردند و شرکت‌کنندگان نیز عمدتاً زن بودند، نگاه کنیم تا اهمیت درک نقش کلیدی زنان و مسائل آنان را برای هر جنبش انقلابی دریابیم. ما نمی‌توانیم از ضرورت استراتژیک سازماندهی زنان به‌عنوان شیوه‌ای برای پرداختن به بحران مراقبت در پدر/مردسالاری‌های سرمایه‌دارانهٔ آمریکا و اروپا غافل شویم، و امید است که این گام از تشکیل حزب جلوداری که تحت سلطهٔ مردان باشد، از همان نوعی که تا حدی مسئول شکست تلاش‌های پیشین برای دستیابی به انقلاب‌های سوسیالیستی دموکراتیک بوده‌اند، جلوگیری کند.

پیش از آن که بتوانیم به هر شکلی از امکان انقلابی تمام‌عیار علیه دولت سرمایه‌دار دست یابیم، نیاز داریم فرهنگ انقلابی برای برابری‌خواهانه‌ای بسازیم که زنان، اقلیت‌های نژادی و قومی، و افراد LGBT را توانمند سازد و از طریق الگوهای مشارکتی رهبری عمل کند.

در پایان، من این کتاب را ناموزون یافته‌ام؛ در برخی فصل‌ها بسیار مفید و در برخی دیگر به‌شدت آزارنده. قطعاً آن را به کسانی که می‌خواهند وارد برخی از مباحث کلاسیک درون مارکسیسم شوند، توصیه می‌کنم؛ مباحثی دربارهٔ موضوعاتی همچون ناسیونالیسم، دموکراسی، و این که چطور سرمایه‌داری به شیوه‌هایی استثمارگرانه کارگران و همچنین زنان را سرکوب می‌کند.

این کتاب همچنین بحث‌های تأمل‌انگیزی دربارهٔ مناسبات بین تولید و بازتولید و نظریه‌های مارکسیستی-فمینیستی دربارهٔ نحوهٔ ریشه دواندن سلطهٔ مردانه در تقسیم جنسیتی کار دارد. اما سایر فصل‌ها را باید با تردید و تسامح خواند؛ در غیر این صورت، کسانی (مثلاً دانشجویان) که با استدلال‌های هر دو سوی مباحث نظری مختلف آشنا نیستند، ممکن است گمراه شوند و گمان ببرند با بحثی جامع دربارهٔ یک مفهوم مواجهند، درحالی‌که در واقع به‌گونه‌ای سطحی و/یا یک‌جانبه ارائه شده است.

منابع

Federici, Silvia (2004) *Caliban and the Witch*. New York: Autonomedia.

Hartmann, Heidi (1981) "The Unhappy Marriage of Marxism and Feminism," in Lydia Sargent, ed. *Women and Revolution*. Boston: South End, 1-24.

انتشارات پرومته

مقالات

Mies, Maria (1986) *Patriarchy and Accumulation on a World Scale*. London: Zed Books.

Mies, Mary and Vandana Shiva (1993) *Ecofeminism*. London: Zed Books

Molyneux, Maxine (2001) “*State Socialism and Women’s Emancipation: A Continuing Retrospective,*” in *Women’s Movements in International Perspective: Latin America and Beyond*. New York: Palgrave/Macmillan, 99-139.

Scott, Hilda (1974) *Does Socialism Liberate Women? Experiences from Eastern Europe*. Boston: Beacon Press.

Stacey, Judith (1983) *Patriarchy and Socialist Revolution in China*. Berkeley: University of California Press.